

بله، بله. گفتم کاری که آقای مسجدجامعی می‌کند عروس خوشگل کن است. ما در خارج می‌توانیم بگوییم ایران امسال این قدر کتاب منتشر کرده. این الان تنها نفس‌کش آقای خاتمی است. از طرف دیگر آقای خاتمی الان مهم‌ترین حفاظ استقلال ماست. بوش به ما حمله نمی‌کند، چون آقای خاتمی رئیس جمهور منتخب ۲۴ میلیون نفر است. حالا این بی‌انصافی است که دست‌راستی‌ها و محافظه‌کاران هم این مسئله را می‌دانند ولی با بی‌انصافی هرچه تمام‌تر وقتی هم صحبت از استعفای ایشان می‌شود می‌گویند خوارج و این حرف‌ها. می‌گویند بمان تا ما هر کاری خواستیم بکنیم. توی سر همه‌تان هم بزیم. بمان.

در درازمدت این روش می‌تواند ادامه پیدا کند؟

نه. در همان مهمانی آن آقای قاضی، بعد از صحبت‌های من گفت ما باید با هم حرف بزیم. گفتم می‌خواهی بگویی جمهوری اسلامی هدف‌های عالی دارد؟ خیلی عالی؟ من قبول دارم. ولی هدف عالی هزینه دارد. وقتی شما می‌خواهید تک و تنها در جهان با اسرائیل طرف بشوید و تنها کشوری هستید که از محور اسرائیل حرف می‌زنید، آن وقت دیگر نباید مرتب روزنامه‌نویس را بازداشت کنی. نباید زندان‌هایت پر از آدم‌های بی‌گناه یا به کلی محاکمه نشده باشد. باید به کلی رفتار دیگری داشته باشید. نباید نقطه ضعف به دست دنیا بدهید. هم می‌خواهید نقطه ضعف بدهید هم حرف تند بزنید؟

این هم از رسانه‌های ما. من روزنامه‌ها و رسانه‌های کشورهای را که با جنگ مخالف بودند دیدم. فرانسه سرسخت‌ترین مخالف جنگ بود. ولی شما روزنامه‌های یومیۀ فرانسه را ببینید. دقیق‌ترین اخبار جنگ را دادند. ولی بعضی از روزنامه‌های ما و رادیو و تلویزیون ما فقط اخبار یک طرف

را دادند. طوری که مردم یک مرتبه با بهت تمام دیدند که جنگ تمام و صدام و قوایش نابود شد. بغداد را چنان دژ تسخیرناپذیری نشان داده بودند و گارد ریاست جمهوری را که مردم خیال می‌کردند جنگ ماه‌ها ادامه دارد.

مردم اصلاً سرنگونی مجسمه صدام را ندیدند.

همین. چرا باید این طور باشد. در همین تلویزیون یک افسری داشت اوضاع جنگ را توضیح می‌داد، چند بار گفت عراق می‌توانست اینجا موفق بشود، اما «متأسفانه» اشتباه کرد. متأسفانه! آقا داشت برای سقوط صدام گریه می‌کرد. چرا باید این طوری باشد؟ مگر نمی‌دانند که مردم ایران در این هشت سال جنگ چه کشیدند. مگر شورای امنیت ملی روز اول جنگ اعلان بی‌طرفی ما را نگفت!

شنیدید گورهای دسته‌جمعی بچه‌های ما در آنجا کشف شد؟

بله. آقا ما با جنگی که سازمان ملل تأیید نکند مخالفیم. اما با واقعیت که نمی‌توانیم مخالفت کنیم. یکی می‌گفت چرا صدام مقاومت نکرد. گفتم می‌خواستی مقاومت کند که چه بشود. گفتم می‌شد قهرمان مردم عرب مثل ناصر و مثل مصدق.

گفتم: تف به رویت بیاید که صدام را می‌گذاری کنار مصدق. آدمی را که عمری ظلم و آدم‌کشی کرده می‌گذاری کنار کسی که عمری مبارزه کرده؟ چرا؟ برای اینکه رادیو و تلویزیون مردم را گمراه کرده بود. فکر می‌کردند دارد مقاومت می‌کند. نمی‌دانستند ارتشی که ریشه مردمی ندارد پوک است و با مختصر حمله‌ای نابود می‌شود. هفته اولش هم زیادی بود. مردم مقاومت کردند، اما نه به خاطر صدام. چرا نمی‌خواهی بپذیری که بعد از سی سال ظلم و آدم‌کشی صدام، امروز مردم عراق از رفتن صدام خوشحال‌اند. ولی خبر اول شما می‌شود ضد آمریکا؟ بابا آخر

عقل داشته باشید. مگر در زمان جنگ جهانی دوم وقتی رضاشاه رفت و نیروهای انگلیس و روس به ایران آمدند، مردم خوشحال نشدند؟ تازه رضاشاه یکصدم جنایات صدام را که نکرده بود، هیچ، کارهای مفیدی هم کرده بود. ولی آن موقع کسی از آنچه رضاشاه ساخته بود یاد نکرد. همه یاد مدرس و فرخی یزدی و دکتر ارانی بودند. همه از رفتن دیکتاتور خوشحال بودند. البته که مردم طرفدار متفقین نبودند ولی از شریک دیکتاتور هم راحت شده بودند. انصاف داشته باشید.

مخالفان ایران در صدد بهانه‌جویی هستند^{۱۱}

آینده عراق را به طور مشخص چگونه می‌بینید؟ آیا رهبری حکومت آینده به

دست شیعیان می‌افتد یا نه؟

در تشکیل دولت آینده عراق قاعدتاً اکثریت قدرت را در دست خواهند داشت منظورم از اکثریت، هم کثرت از لحاظ تعداد است، هم از لحاظ حضور در صحنه. ولی مطمئناً این اکثریت دارای قدرت مطلق در حکومت آینده عراق نخواهد بود. برخی نیروهای داخلی و آمریکایی‌ها برای مقابله با حکومت اسلامی و با قدرت مطلق شیعیان، تلاش می‌کنند. چنانچه می‌دانید آمریکایی‌ها می‌خواهند احزاب اجتماعی را برای مقابله با حکومت اسلامی تقویت کنند.

پس به طور مشخص فعلاً نمی‌توان درباره قدرت آینده عراق صحبت کرد؟

اوضاع داخلی عراق چگونه است؟ آیا...

اجازه می‌خواهم مختصری در مورد گرایش‌های مختلف مردم عراق در نواحی مختلف این کشور صحبت کنم. از نظر دیدگاه و احساسات ملی و مذهبی، مردم عراق در سه قسمت متمرکز شده‌اند:

شمال - جنوب - وسط (مرکز)

در جنوب شیعیان با صدام مخالف بودند و نسبت به ایران کشتی داشتند و البته هنوز هم دارند و مقداری از احساسات ضدآمریکایی آنها هم از همین تأثیرپذیری از ایران ناشی می‌شود. البته مخالفت با آمریکا هنوز هم به شدت احساسات مخالف با صدام نیست. ولی در مجموع

۱۱. مصاحبه خانم فاضی‌زاده از روزنامه ابرار (۲۱ خرداد ۱۳۸۲)

نسبت به حضور نیروهای خارجی در خاک عراق مخالفت می‌کنند. آقای سیدکاظم بجنوردی رئیس کتابخانه ملی و دایرةالمعارف بزرگ اسلامی می‌گوید که در میان خانواده‌های شیعه که خیلی‌ها ایرانی بودند، کمتر خانواده‌ای را می‌توان یافت که دو یا سه نفر از اعضای خانواده‌شان توسط رژیم صدام شهید نشده باشند. پس ملاحظه می‌کنید که شیعیان از سقوط صدام بسیار خوشحال هستند و تا حدودی سپاسگزار از آمریکا. البته این به این معنا نیست که با حضور نیروهای آمریکایی موافق باشند.

در نواحی میانه و مرکز عراق و در حوالی بغداد، خانواده‌های اهل سنت زندگی می‌کنند. کسانی که تا حدودی از رژیم صدام بهره بردند و منتفع بودند. بنابراین از سقوط صدام و حضور نیروهای بیگانه تا حدودی ناراضی به نظر می‌رسند.

اما در نواحی شمالی و به ویژه مناطق کردنشین، مردم از رژیم بعثی صدام ضربه‌های سنگینی خوردند، خیلی کشته دادند. آنها اکثر اوقات در حال مبارزه و جنگ با صدام بودند. بنابراین این‌ها با آمریکایی‌ها راحت‌تر هستند. به خصوص که آمریکایی‌ها نیز کمک‌های مؤثری به کردهای شمال کردند و وعده دولت فدرال دادند. اصولاً مردم کرد دنبال خودمختاری هستند و به همسایه‌ها اعتماد زیادی ندارند و بیشتر توجه و اعتمادشان به کشورهای غربی است. زیرا همین کشورهای غربی بودند که به نوعی فریاد مظلومیتشان را به گوش دنیا رساندند.

یعنی شما معتقد هستید در میان خود مردم عراق برای تشکیل حکومت آینده

وحدت نظر وجود ندارد؟

بله. همین اختلاف نژادی و مذهبی شیعه و سنی از عوامل اشکال وحدت در عراق است. یکی از دلایلی که در قضایای جنگ کویت، اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها صدام را نگه داشتند در حالی که در شرف

نابودی بود، جلوگیری از امکان تجزیه‌ای بود که در عراق وجود داشت. اروپا و آمریکا به علت حضور این سه دسته و البته ترس از ایران صدام را ننگه داشتند، زیرا می‌ترسیدند که ایران بتواند به ایجاد انقلاب اسلامی در عراق کمک کند.

آقای نراقی با وجود ترسی که آمریکا و اروپا از ایران و این سه فرقه داشت، چرا به عراق حمله کردند؟

گاهی بعضی از مسائل به مسائل دیگر ارجحیت پیدا می‌کند. حمله آمریکا به عراق یک دلیل باطنی و اصلی داشت و یک دلیل ظاهری. در واقع آمریکایی‌ها به خاطر نفوذ صهیونیست‌ها، از صدام حسین و عراقی‌ها به علت ارتباطی که با گروه‌های متعدد و تندرو اسلامی داشتند نگران بودند، ولی ظاهر امر این است که صدام حسین بدنام‌ترین دیکتاتور زمانه بود. حمله به کویت و ایران، بمباران خود مردم عراق - شیعیان و کردها - بمباران‌های شیمیایی، تولید سلاح‌های شیمیایی و همه و همه اینها باعث شد تا آمریکا دلیلی موجه برای حمله به عراق پیدا کند.

آقای نراقی شما معتقد هستید حضور نیروهای آمریکایی و انگلیسی در عراق تا چه مدت ادامه خواهد داشت و آیا حکومت آینده در عراق حکومتی است برخاسته از مردم یا این آمریکایی‌ها هستند که در نهایت حکومت آینده عراق را تعیین می‌کنند؟

ببینید، یک واقعیتی وجود دارد و آن این است که انگلیس و آمریکا خیلی با سیاست و عاقلانه عمل کردند. شیعیان را در امور مختلف دخالت دادند و ظاهراً دست مردم را در انتخاب حکومت باز گذاشته‌اند و در مجموع نشانه‌ای از مداخله نشان نمی‌دهند و خود را به عنوان منجی به مردم نشان می‌دهند. با وجود این نمی‌توان به قاطعیت گفت حضور نیروهای آمریکایی در عراق تا چه زمانی طول می‌کشد. شکی نیست که

عراقی‌ها هم از سقوط صدام بسیار خوشحال‌اند و هم از ورود نیروهای بیگانه آمریکایی و انگلیسی آن هم بدون مجوز سازمان ملل دلخور. گروه پنج نفری که عراقی‌ها به کمک آمریکایی‌ها قبل از جنگ به جا گذاشتند موفق نشد آرای اکثریت را به دست آورد. آخرین قطعنامه‌ای که در شورای امنیت گذشت، گو اینکه قطعنامه پیشنهادی انگلیس و آمریکا بود، با پیشنهادهایی از سوی کشورهای روسیه و فرانسه تعدیل شد و شکل معتدلی به خود گرفت، و در واقع مداخله سازمان ملل را به صورت جدی‌تر درآورد، ولی آمریکایی‌ها، کشورهای که با جنگ مخالف بودند را با راه ندادنشان در بازسازی کشور عراق، سخت مجازات می‌کنند. از جمله فرانسوی‌ها که با حمله آمریکا به عراق مخالفت می‌کردند در حال حاضر از سوی مخالفین صدام به سختی محکوم شده‌اند. ولی آنچه مسلم است این است که فرانسه به نحوی مشکلاتش را با آمریکا حل خواهد کرد. گو اینکه آخرین خبرها نشان می‌دهد سرمایه‌گذاری آمریکایی‌ها در فرانسه متوقف نشده و حتی فزونی یافته است. پس می‌بینید که آمریکا از طریق کانال‌های مختلف و با حمایت کشورهای قدرتمند جهان حضور خود را در عراق توجیه خواهد کرد. ولی این نکته را باید خاطر نشان کنم که نیروهای آمریکایی و انگلیسی تا زمانی در عراق احترام خواهند داشت که چشم‌اندازی از عراق بدون حضور نیروهای بیگانه را به مردم نشان دهند. بنابراین حضور قانونی و قابل توجیه آمریکایی‌ها در عراق نباید مدت زمان درازی ادامه داشته باشد.

مردم عراق چه دیدگاهی در مورد کشورهای همسایه دارند؟

آنها عموماً نسبت به ایران و ترکیه نظر چندان مثبتی ندارند. شیعیان در قسمت جنوب به ایران علاقه‌مندند، ولی در قسمت شمال و میانه این کشش وجود ندارد. کردهای عراق با ایران حالت میانه‌ای دارند و به دلایل

فرهنگی احساس نزدیکی می‌کنند در صورتی که ابداً با ترک‌ها میانه‌ای ندارند.

گروه میانه در عراق چندان به ایران خوشبین نیستند. ولی در مجموع می‌توان گفت که اگر ایران در آینده به عراقی‌ها ثابت کند که نظر خاصی برای تحمیل رژیم خاصی به آنها ندارد و با حسن سلوک رفتار کند، می‌شود ادعا کرد ایران معتبرترین همسایه برای عراق آینده خواهد بود.

ایران چه نقشی می‌تواند در تحولات عراق داشته باشد؟

ایران می‌تواند نقش اول را در میان همسایه‌ها بازی کند. البته به شرطی که به نظر نرسد که می‌خواهد در امور عراق مداخله کند. این عدم مداخله در امور عراق اهمیت زیادی به خود گرفته است، زیرا اعراب هم نسبت به این جریان حساسیت دارند. صرف‌نظر از آمریکایی‌ها، ترک‌ها هم به این موضوع حساس‌اند. ایران باید احتیاط کند. سابقه تاریخی ایران بسیار خوب است به شرطی که سیاستش در عراق سیاستی معتدل باشد. ما می‌دانیم که آیت‌الله حکیم هم می‌گوید ما مایل نیستیم کسی در امور عراق مداخله کند. مخالفان ایران در صدد بهانه‌جویی هستند، لذا من معتقدم نباید بهانه به دستشان بدهیم.

به نظر شما ما باید چه موضعی در قبال عراق داشته باشیم؟

ایرانی‌ها نباید از خودشان انرژی صرف کنند و به آمریکایی‌ها بهانه بدهند. من آرزو دارم بگذارند کارها به طور طبیعی پیش رود زیرا شیعیان در آینده عراق رکن مهمی خواهند بود. امیدوارم مسئولین متوجه ظریف بودن مسأله باشند. کردها و ترک‌ها با دقت اوضاع عراق را دنبال می‌کنند. آمریکا قدرت دارد و برای پیشبرد اهداف خود سرمایه‌گذاری می‌کند. امیدوارم ایران اهدافش را از کانال مراجع دنبال کند و به صورت مستقیم در امور عراق دخالت نکند. ایران چنانچه در امور عراق دخالت مستقیم

نداشته باشد عزیز خواهد شد. عراقی‌ها برای ایران احترام زیادی قائل‌اند. آرزو دارم ایران بتواند در عین تأثیرگذاری در موضع عراق بی‌طرف باشد.

آقای نراقی، چگونه می‌توان بی‌طرف و در عین حال تأثیرگذار بود؟

چرا تصور می‌کنید تأثیرگذاری تنها می‌تواند از طرق سیاسی باشد. هم‌جواری دو کشور و حضور جمعیت ۶۰ درصد مسلمان شیعه تأثیرگذار است. کتاب‌ها تأثیر گذارند، همین مسأله که ما در امور کشور همسایه دخالت نکنیم و به کشور عراق احترام بگذاریم، تأثیر مثبتی بر مردم عراق خواهد گذاشت. ما باید از جریان افغانستان درس بگیریم که برای افغان‌ها کتاب‌هایی (که طرز فکر ما را تبلیغ می‌کرد) فرستادیم و آنها کتاب‌ها را پس فرستادند. باید با ظرافت عمل کرد. باید نشان دهیم اهل ملاحظه‌کاری نیستیم. متانت ایران، فوق‌العاده برای ما مفید خواهد بود. تأثیر باید با متانت باشد. اگر کمک خواستند جواب دهیم و کمک کنیم. من آرزو دارم از ۲۵ سال تجربه درس بگیریم. من آرزو دارم که در عراق همان ناخوانده نباشیم، که اگر چنین باشد ایران در منظر جهانی محترم خواهد بود.

در خاتمه اجازه بدهید در مورد منافقین هم نظر شما را بپرسیم. تحولات اخیر

چه نقشی در آینده این گروهک خواهد داشت؟

منافقین در زمان صدام حسین از تمام امکانات برخوردار بودند و به دلیل نزدیکی سردمداران آنها با صدام حسین به صورت گارد شخصی وی درآمد بودند. صدام به غیر از امکاناتی که از لحاظ نظامی در اختیار آنها می‌گذاشت، نزدیک به ۹۰ میلیون دلار در سال به رجوی و گروه او موجب می‌داد. پس از شکست صدام آمریکایی‌ها درباره مجاهدین نظر واحدی نداشتند. رامسفلد وزیر دفاع آمریکا و جناح تندرو معتقد بودند

برای جلوگیری از تجاوزات ایران و مرعوب نگه داشتن ایرانی ها می بایست مجاهدین را همچنان مسلح نگه داشت. ولی وزارت خارجه آمریکا به رهبری کالین پاول معتقد به خلع سلاح منافقین بود. استدلال پاول این بود که ما با ایرانی ها در هنگام جنگ، توافق کرده بودیم که در صورت فرود اجباری خلبانان آمریکایی در خاک ایران، آنها را تحویل آمریکا دهند و در عوض آمریکا مجاهدین را خلع سلاح کند و بعد از جنگ نیز پاول معتقد بود که باید پایبند قرارداد باشیم. ولی وزارت دفاع اعتقاد داشت مجاهدین بایستی همچنان در عراق مسلح بمانند. بعد از مدتی جریان را برای داوری به بوش ارجاع دادند و هم اکنون منافقین تقریباً در عراق زندانی هستند و ۵ و ۶ نفر از آنها که در قتل کارشناسان آمریکایی دخالت داشتند در حال محاکمه اند.

www.KetabFarsi.com

خیر و صلاح مملکت را می‌خواستم و می‌خواهم*

از یک موضوع روز شروع کنیم؛ شنیدیم که با کمک شما مهرانه قائمی (دختر جوان بیماری که هزینه درمان او سر به ۲۵۰ میلیون تومان می‌زند) به زودی برای معالجه رهسپار فرانسه می‌شود و علت اینکه مصاحبه را این گونه آغاز کردیم، به این علت است که خوانندگان به این نکته واقف باشند که کسی که وارد وادی سیاست می‌شود و با قدرت هم تعاملاتی داشته است به این معنا نیست که دیگر از جامعه فارغ شود. موضوعی که خیلی از مسؤولان بی‌اهمیت از کنار آن گذشتند و به آن بها داده نشد، اما شما بر روی آن وقت گذاشتید و همت کردید. با این توضیحات مایلیم از نگاه یک جامعه شناس به این موضوع بپردازیم که یک سیاستمدار چگونه می‌تواند به این صورت به جامعه‌اش خدمت کند؟

من در زندگی سیاسی - اجتماعی ام همیشه این رویه را دنبال کرده‌ام، به طوری که انجام ندادن کاری که قادر به انجام آن بوده‌ام را حرام می‌دانم. به یاد می‌آورم که حدود دو سال پیش یک دختر خانم پانزده ساله در ایران دچار بیماری صعب‌العلاجی شده بود و پس از انجام یک عمل جراحی پزشکان به او گفته بودند که ادامه معالجات در مورد وی بی‌اثر است. بیماری هم به قدری در او پیشرفت کرده بود که ماهیچه‌هایش روز به روز به طور هولناکی آب می‌شد.

مادر این دختر خانم که بسیار مهربان و فداکار بود، بالاخره مجبور شد فرزندش را برای ادامه معالجات به فرانسه (پاریس) ببرد و من هم آن موقع در آنجا بودم. در پاریس بیمار را نزد پروفیسوری می‌برند که در مدت

* گفت و گو با روزنامه امید جوان (یکشنبه ۱۱ آبان ۱۳۸۲)

یک سال یازده عمل جراحی بر روی وی انجام می‌دهد و بالاخره نجات پیدا می‌کند. البته این دخترخانم الان هم تحت معالجه است. اما حال عمومی وی خوب است و روز به روز بهبودی وی بیشتر می‌شود.

در همین موقع از طریق یکی از دوستان ایرانی‌ام در پاریس باخبر شدم که بیمارستان حدود ۵۰۰ هزار فرانک بابت هزینه‌های درمان و جراحی این دختر از مادرش مطالبه کرده است. البته روزی که این خبر را شنیدم به من گفته شد که در عین حال تاکنون از سوی افراد نیکوکار نزدیک به پنجاه هزار فرانک جمع‌آوری شده است. به هر ترتیب متوجه شدم که این مسئله از مواردی است که با این رویه (جمع‌آوری کمک‌های اهدایی) قابل حل نیست. به همین خاطر نامه‌ای به خانم میتران نوشتم و به خاطر روابط دوستانه و همکاری‌هایی که با وی داشتم از او خواستم که از اعتبار و منزلت خود برای حل این مشکل استفاده کند. سپس بعد از دو هفته از سوی وزیر بهداشتی فرانسه نامه‌ای به دستم رسید که در آن خطاب به من نوشته شده بود بنا به توصیه خانم میتران بیمار مورد نظر را از پرداخت کلیه هزینه‌هایش معاف کردیم. به هر حال از این دست کارها تا توانسته‌ام انجام داده‌ام.

زمانی هم که در یونسکو مشاور مدیرکل بودم از این قبیل کارها نیز انجام داده‌ام. مثلاً یک خانم ثروتمند یونانی را به عنوان سفیر حسن‌نیت منصوب کردیم و سپس از این طریق بود که همین خانم دو میلیون دلار برای ساختن مدارس چندنژاده در اختیار من قرار داد.

هدف از ساختن این مدارس، این بود که نژادهایی که با هم دشمنی دارند از بچگی با هم باشند و در کنار هم رشد کنند، تا از این طریق به صلح و آشتی کمک کنند. ما در یونسکو باور داریم که اگر اهالی صرب و کوزوو یا فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها از بچگی تحت یک شرایط متعادل

رشد کنند هیچگاه در آینده با یکدیگر جنگ نخواهند کرد. البته بودجه یونسکو برای انجام این امور بسیار ناچیز و ناکافی است. دولت‌های بزرگ هم اصلاً با افزایش بودجه یونسکو موافق نیستند چون خودشان باید آن را تأمین کنند.

حدود ده سال بود که اصلاً بودجه یونسکو هیچ رشدی نکرده بود و این در حالی بود که هزینه‌ها سالانه دو تا سه درصد در تمام بخش‌ها افزایش می‌یافت. به این خاطر من نیازهای مالی یونسکو را از طریق کمک‌های افراد خیر در نقاط مختلف جهان تأمین می‌کردم.

یک بار هم خانمی نزد من آمد و گفت پس از فروپاشی شوروی، آثار گرانبهای موزه‌های سن پترزبورگ به خاطر پرداخت نکردن دستمزد نگهبانان موزه‌ها، مورد بی‌توجهی قرار گرفته و در معرض خطر است. این خانم گفت که در این موزه‌ها آثار فراوانی از فرهنگ و تمدن شرق و اسلام وجود دارد و به هر نحو که شده باید از لطمه وارد شدن به آنها جلوگیری کرد.

احساس کردم در اینجا نیز باید وارد عمل شوم به همین منظور پیشنهاد کردم نمایشگاهی در یکی از موزه‌های پاریس برگزار شود. پس از برپایی این نمایشگاه از ثروتمندان اروپا دعوت به عمل آوردیم به نمایشگاه بیایند. روش کار هم به این صورت بود که هر فرد متمول می‌بایست مسئولیت پذیرخواندگی یک اثر هنری - فرهنگی را به عهده بگیرد. از این طریق بود که فقط در یک شب چیزی حدود دو میلیون دلار به این کار اختصاص یافت.

مایل هستیم از یک زاویه دیگر هم به بحث کمک‌های بشردوستانه نگاه کنیم. مثلاً در اینجا تمام انجمن‌ها و نهادها کمک کردند و برای مهراکه قائمی که نیازمند ۲۵۰ میلیون تومان بود، فقط ۲۰ میلیون تومان جمع‌آوری شد.

به نظر می‌رسد رسانه‌های ما به قدری موضوع کمک‌های عاطفی و جشن عاطفه‌ها را تکرار کرده‌اند که موجب کاهش حساسیت مردم در این زمینه شده و باز متأسفانه در خبرها شنیدیم که مربی تیم ملی ما که یک تبعه خارجی است دوهزار دلار کمک کرده است.

اگرچه تحلیل این موضوع کار ساده‌ای است اما هضم آن بسیار دشوار است. وقتی چند روز پیش من در جریان ماقوع «مهرانه قائمی» قرار گرفتم، فوراً به سفارت فرانسه رفتم و موضوع خانم میتران را برای سفیر کبیر فرانسه شرح دادم و به ایشان توضیح دادم که من کاملاً با سیستم کار وزارت بهداشتی فرانسه آشنایی دارم. به همین خاطر شما می‌توانید کاری کنید که این دخترخانم به طور رایگان در بیمارستانی در پاریس معالجه شود. سفیر فرانسه در پاسخ گفت من خواست شما را اجرا خواهم کرد به شرط آنکه پزشک معالج بیمار در فرانسه به من نامه بدهد و مسئولیت فرآیند درمان مهرانه را بپذیرد.

نکته جالب در این جاست که پس از این دیدار خبرنگاری که در خصوص انتشار اخبار و گزارش‌های مربوط به مهرانه فعال است از من پرسید، چگونه است که وقتی این موضوع را با شما در میان گذاشتیم به این سرعت از طریق سفارت فرانسه مشکل را به نحو شایسته‌ای حل کردید، اما موقعی که همین مطلب را با ریاست جمهوری و وزارت امور خارجه در میان گذاشتیم آنها هیچ گونه اقدام مؤثری نکردند.

من هم در پاسخ گفتم به خاطر اینکه وزارت امور خارجه ما خارج از امور عمل می‌کند. این وزارتخانه عملاً با خارج ارتباطی ندارد. خارج برای این آقایان فقط دلاری است که دریافت می‌کنند و بجز این مسئولیتی برای خودشان قائل نیستند که مثلاً بخواهند در قبال آن از تسهیلات، امکانات، اندیشه‌ها و ایده‌های خارج از کشور برای مردم استفاده کنند.

به نظر من اصلاً حس همدردی، نوع دوستی و مهرورزی در جامعه ما کم رنگ شده است. علت بروز این مسئله را در کجا می بینید؟

یک روز در تاکسی نشسته بودم و با راننده صحبت می کردم. در جایی از این صحبت ها به راننده گفتم در زمان جوانی ما مثلاً می گفتند فلان کس آدم باانصافی است یا می گفتند با انصاف باش. حالا چرا این مطلب کم شنیده می شود؟ راننده گفت: آقا البته در دهات هنوز می گویند در تهران نمی گویند. گفتم، چرا نمی گویند؟ گفت برای اینکه می گویند وقتی بعضی ها که مدعی اسلام هستند، انصاف ندارند، ما هم قید انصاف را می زنیم.

حالا اگر بخواهیم دقیق تر به ریشه های این مسئله نگاه کنیم در می یابیم که مردم در گذشته از رهبران امروز به عنوان ذخایر معنوی جامعه یاد می کردند و بر این باور بودند که این ارزش ها در جامعه وجود دارد و ما می خواهیم دولت و جامعه نیز از آن بهره مند شود.

اما حالا مردم می گویند صاحبان اندیشه و مدافعان دینی امروز خودشان صاحب کار و در واقع دست اندر کار حکومت هستند، بنابراین احساس می کنند الگوهای آنان دچار خدشه جدی شده است.

اگر موافق باشید از این بحث خارج شویم و به یکی از آثار مکتوبتان از کاخ شاه تا زندان اوین بپردازیم که حاوی نصایح شما به محمدرضا پهلوی در پایان سلطنتش است. همچنین خاطرات جناب عالی نیز بخشی از این کتاب را به خود اختصاص داده است.

این کتاب چند نکته و مگره بحث انگیز دارد که اگر این مگره ها باز نشود احتمال تأثیرگذاری بر روی موارد دیگر دارد.

اولین سؤال را در این باب این گونه باید مطرح کنم که خیلی ها که دکتر نراقی را نمی شناسند، می گویند چه دلیلی دارد که خواننده کتاب بپذیرد شاه آن

صحبت‌ها را در مذاکرات خصوصی‌اش با شما مطرح کرده است. در واقع صحبت‌هایی را که شما در کتاب به شاه نسبت داده‌اید مورد سؤال ماست. شما البته قبلاً گفته بودید که اسامی مختلفی در کتاب وجود دارد که می‌توان از آنها در جهت تأیید این مطالب پرس و جو کرد.

من ابتدا از رابطه خودم با شاه می‌گویم: شاه سالیان درازی بود که از وضع من خبر داشت. او از ابتدا نسبت به من سوءظن داشت. این را آثار موجود در سازمان اسناد انقلاب اسلامی تأیید می‌کند. شاه اصلاً از کسانی که در خط او نبودند، خوشش نمی‌آمد. ساواک نیز با فعالیت‌های من به شدت مخالف بود. البته در زمان ریاست حسن پاکروان، در ساواک که با من روابط خوبی داشت. مثلاً آقایان ابوالحسن بنی‌صدر و حسن حبیبی را به واسطه همین رابطه توانستم از زندان نجات بدهم و علاوه بر آن بورس خارج از کشور را برای آنها تأمین کردم. البته بعدها بنی‌صدر همیشه قدرشناسی خودش را نشان می‌داد اما حسن حبیبی اصلاً در عالم خودش بود.

همچنین از نظر مساعد او استفاده کردم و مؤسسه تحقیقات و مطالعات اجتماعی را راه‌اندازی کردم و بسیاری از جوانان مبارز را به آنجا آوردم. البته بعد که من از ایران خارج شدم و به یونسکو رفتم، دکتر هوشنگ نهاوندی این مؤسسه را به دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران تبدیل و در واقع با این کار مؤسسه را از کنارکرد اصلی‌اش خارج ساخت و این یک توطئه بود و به تازگی در کتاب جدیدی که به زبان فرانسوی تحت عنوان خاطرات فرح منتشر شده خواندم که نهاوندی بسیار تلاش می‌کرد برای اینکه به پست نخست‌وزیری دست پیدا کند.

بله، همان طور که گفتم، علی‌الاصول شاه به من نظر مساعدی نداشت و سوءظن داشت. نصیری هم این سوءظن را تشدید کرده بود. در بخشی

از همین کتاب نیز متن نامه نصیری به نماینده ساواک در پاریس را آورده‌ام که نصیری از وی خواسته است در میان دانشجویان خارج از کشور بیانیه‌ای پخش کند که نراقی مأمور موساد و ساواک است. نصیری هدفش این بود که شخصیت مرا در نظر دانشجویان تخریب کند.

از فروردین ۵۷ که قرار بود من با شاه ملاقات کنم آن قدر وعده‌های دیدار ما را به تعویق انداختند تا اینکه اولین دیدار پس از هفده شهریور صورت گرفت. بعدها از فرح شنیدم که شاه از دیدار با من خوشحال و راضی بوده و صراحت لهجه‌ام مورد توجهش قرار گرفته بود.

علت این دیدارها هم به خاطر اصرارهای فرح و رضا قطبی بود. رضا قطبی فردی خوش نیت و وطن پرست بود و با همه درباری‌ها فرق داشت. او نیز سعی می‌کرد ایده‌هایی را به شاه تلقین کند.

معتضد: من هم با رضا قطبی کار کرده بودم و نکاتی را که شما درباره او می‌گویید تایید می‌کنم. حالا چرا آدمی با این درایت در مراسم جشن هنر شیراز اجازه می‌داد آن رقص‌های لختی توسط هنرمندان غربی که با فرهنگ و سنت مردم کاملاً در تضاد بود، برگزار شود.

نباید در خصوص این مسئله گرفتار افراط شویم. اگر به ایده جشن هنر شیراز توجه کنیم درمی‌یابیم که متولیان فرهنگی - هنری آن دوران که فرح هم جزو آنها بود، دنبال این بودند که نمونه‌هایی از هنر معاصر در شرق و غرب عالم را در جشن هنر شیراز به نمایش درآورند.

آنها می‌گفتند جشن هنر شیراز باید کانون نمایش هنرهای غربی و جهانی باشد و این باعث می‌شد که جوانان کشور از این حیث جذب خارج نشوند.

نیت و هدف برگزاری جشن هنر شیراز همین بود و خیلی از دانشجویان دانشکده‌های هنرهای زیبا و ادبیات در سراسر کشور از این

جشن هنر استفاده‌های فراوانی بردند.

البته برای من اتفاق نیافتاد که به جشن هنر شیراز بروم و در این باره نظریات دیگری داشتم. از طرفی در آن روزها جوّ ایران کاملاً سیاسی بود و خیلی از سیاسیون از این جشن‌ها به عنوان وسیله‌ای برای مبارزه با رژیم شاه استفاده می‌کردند.

در مجموع به نظر من جشن هنر شیراز پدیده مفیدی بود. کما اینکه همین رضا قطبی یک فستیوالی در توس راه‌اندازی کرد که در جریان آن حماسه‌های سنتی ایرانی مورد توجه قرار می‌گرفت. همچنین جشنواره «حماسه هنر مردم» که اختصاص به هنرهای بومی و محلی داشت را در اصفهان برگزار کرد.

معتضد: آقای دکتر! چند شب پیش اپرایی را تحت عنوان «ابن سینا» که کار انگلیسی‌ها بود از طریق تلویزیون قطر دیدم و سه ساعت مفتون آن شدم. در این اپرا لباس‌های ایرانی، امیر بخارا، شهر بخارا و ملک محب نصر را نشان می‌داد و در واقع داستان ابوعلی سینای جوان و عاشق که به بخارا آمده است را با رقص و آواز به تصویر درآورده بود.

حالا سؤال من این است که آیا لازم بود که در کشور ما با این همه پرده‌های نقاشی جذاب و اپراهای خیره‌کننده‌ای که در آن زمان هم وجود داشت. فردی مانند آوانسیان بیاید اپرای ضداخلاقی «خوک، بچه آتش» را اجرا کند؟ به نظر من اینها تحریکاتی بود که ایجاد کردند و به تبع آن مردم هویت مذهبی خود را در حال از دست رفتن دیدند.

من بارها به هیأت حاکمه زمان شاه می‌گفتم که شماها غرب‌زده شده‌اید و دنیای خودتان را فراموش کرده‌اید و به دفعات به خاطر همین نکاتی که شما به آن اشاره کردید دربار را مورد اعتراض قرار دادم. ولی در عین حال عرض می‌کنم که ما باید در قضاوت خودمان، انصاف داشته

باشیم. یعنی یک فقره کار آوانسیان نباید باعث شود تمام خدمات فرهنگی - هنری جشنواره شیراز را زیر سؤال ببریم.

ما چرا هیچ وقت نمی‌گوییم که بهترین رقص‌ها، آوازها و تئاترهای دنیا در جشنواره شیراز به اجرا درآمد؟ البته من موقعی که احساس می‌کردم برخی حرکات و رفتارها می‌تواند احساسات و اعتقادات مردم را خدشه‌دار کند به شدت به آنها تذکر می‌دادم.

یک بار هم توسط فرح، هویدا را مجبور کردم مصوبه هیأت دولت مبنی بر عدم ورود دختران چادری به دانشگاه‌ها را لغو کند.

ا. ج: من تصور می‌کنم یکی از ابهاماتم در مورد شما این است که بحث رضا قطبی، فرح و خاندان شاه که مطرح می‌شود، جناب عالی نهایت دقت را به کار می‌برید که جانب عدالت رعایت شود. اما احساس می‌کنم نسبت به برخی شخصیت‌های بعد از انقلاب این عدالت در نوشته‌ها و خاطرات شما رعایت نشده است.

یکی از این شخصیت‌ها دکتر ابراهیم یزدی است. شما در چندین جا با کنایه و احتمالاً با مخالفت از دکتر یزدی یاد کرده‌اید. برای نمونه شما ارتباط با چپی‌ها را به ایشان نسبت داده‌اید. لطفاً در این باره بیشتر توضیح دهید.

بنده شاهد بودم وقتی دکتر سنجابی وزیر امور خارجه (در دولت موقت مهندس بازرگان) شد به یک عده از شخصیت‌های فرهیخته و وطن‌پرست وزارت خارجه پست سفارت داد.

مثلاً فریور را به عنوان سفیر ایران در سوئیس منصوب کرد. همچنین عزالدین کاظمی را به عنوان سفیر ایران در اتریش معرفی کرد و سایر شخصیت‌های ملی که من اغلب آنها را می‌شناسم. اما وقتی که دکتر ابراهیم یزدی، وزیر امور خارجه شد تمام این شخصیت‌های مطرح و فرهیخته نظیر کاظمی را از سمت‌هایشان برکنار کرد.

دکتر یزدی یک مقدار چپ‌روی می‌کرد. اشتباه نکنید من هیچ وقت نگفتم او چپی بوده است. البته در ابتدای انقلاب یک مسابقه‌ای در چپ‌روی در میان این آقایان وجود داشت و با این کارشان می‌خواستند مجاهدین و توده‌ای‌ها و فداییان را در مقابل خودشان قرار ندهند. زیرا از این که این گروه‌ها در مقابلشان بایستند می‌ترسیدند. شاید یکی از کسانی که کمتر از همه چپ‌روی می‌کرد، داریوش فروهر بود و تقریباً اکثر ملی‌گراها را در اطراف خودش جمع کرده بود.

به این نکته توجه کنید که عاقبت افراد بهترین نشانه شروع کارشان است. بعد از بیست سال خیلی خوب می‌شود فهمید کی باکی بوده است. دکتر یزدی هم آن موقع یک فرد تندرویی بود. با اینکه ایشان در جلسه‌ای به من گفت شما در حق من بی‌انصافی کرده‌اید زیرا من باعث بازداشت شما نشده‌ام، ولی در عین حال آقای یزدی و همفکرانش همه امور گذشته را به صورت افراطی تخطئه کردند.

بینید آدم از یک فرد ناآگاه نسبت به سیستم حکومتی انتظاری ندارد. اما از فردی مثل دکتر یزدی که سالها در آمریکا بوده تعجب می‌کنم که اجازه دهد که عقب‌ماندگی فکری و تعصبات بی‌معنی بر سیاست خارجی کشور حاکم شود.

البته من الان دیگر از دکتر یزدی خیلی دلگیر نیستم چون ایشان حسن نیت خود را به من نشان داد. به نحوی که اجازه داد دیدگاه‌های من در آخرین چاپ کتاب آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها درج گردد. دکتر یزدی در چاپ اول این کتاب مطالب خلافی را به من نسبت داده بود. اما هنوز یک ایراد اساسی به دکتر یزدی دارم که به خاطر آن، او را نمی‌بخشم و مایلم در یک دادگاه به او بگویم که خطا کردی.

قضیه از این قرار بود که در زمان گروگانگیری، من می‌خواستم برای

چاپ کتاب جوابی از تاریخ به پاریس بروم. این کتاب حاوی مذاکرات من و شاه بود. همچنین این کتاب قرار بود توسط ناشر فرانسوی در یکصد هزار نسخه چاپ شود. ولی آن موقع عناصر تندرو مانع خروج من از کشور شدند. در همین حال آقایان بازرگان و سحابی پی‌گیر کار خروج من بودند. به همین خاطر گفته بودند که جلسه‌ای با حضور آقایان میناچی، فروهر و دکتر یزدی تشکیل شود و به کار من رسیدگی شود.

این در حالی بود که من برای فروهر و میناچی در قبل از انقلاب تلاشهای فراوانی کرده بودم. با آقای میناچی چندین بار دیدار داشتم و بار آخر برایش پاسپورت فراهم کردم تا از کشور خارج شود.

فروهر را هم از زمانی که به طور محرمانه و در حال فرار ازدواج کرد می‌شناختم. با او مثل برادر خودم رفتار می‌کردم. همسرش را هم وقتی از آموزش و پرورش اخراج کردند ترتیبی دادم تا از طریق مؤسسه تحقیقات و مطالعات اجتماعی حقوق مستمری دریافت کند. خلاصه اینکه در سخت‌ترین شرایط و به ویژه هر زمانی که زندگی مخفی را آغاز می‌کرد مدام با خانواده‌اش در تماس بودم.

با این همه دکتر یزدی در آن جلسه بدون اینکه نسبت به من شناخت دقیقی داشته باشد حرف‌های توده‌ای‌ها را در مورد من تکرار کرد. سپس میناچی و فروهر می‌گویند ما نراقی را می‌شناسیم و به او اعتماد داریم. بنابراین نتیجه می‌گیریم که ابراهیم یزدی در آن موقع از چپ‌ها تأثیر گرفته بود. حالا خدا را شکر می‌کنیم که عوض شده اما او باید به گناه خودش اعتراف کند.

از سوی دیگر دوستان نزدیک دکتر یزدی اعتراف می‌کنند که دکتر یزدی در آن دوران تندروی‌هایی می‌کرده و من خود به خاطر دارم که اوایل انقلاب هم تیپ تندروها بود و حالات آنها را به خود می‌گرفت.

این که می‌گویند سیلی به گوش رحیمی (فرماندار نظامی تهران) زده درست است یعنی در هر حال تندی‌هایی هم به آنها کرده بود. البته بد نیست به این نکته هم توجه کنید که به نظر من در آن موقع بنی‌صدر معقول‌تر از بقیه این آقایان عمل کرد. به دلیل اینکه وقتی به هویدا توهین می‌شود، آقای خمینی به سیداحمد و بنی‌صدر مأموریت می‌دهند که بروند و از هویدا دلجویی کنند. که این کار را نیز به نحو قابل قبولی انجام می‌دهند. منظورم این است که بنی‌صدر با تمام آن زندانی‌ها معقول‌تر از بقیه رفتار کرده بود.

اما دکتر یزدی یک تندی‌هایی به خرج داده بود که اشخاص به صور مختلف برای من نقل کرده‌اند. در عین حال نباید بی‌انصافی کنیم که رفتار دکتر یزدی با مهندس بازرگان کاملاً صحیح بود. همچنین ملاقات وی با برژینسکی به اعتقاد من در راستای مصالح ملی بود. او در این ملاقات دنبال اجرایی کردن معاملات تسلیحاتی شاه با آمریکایی‌ها بود. همچنین او تلاش فراوانی کرد تا پول‌های ایران بلوکه نشود. با این همه رفتاری که با او و مهندس بازرگان صورت گرفت کاملاً ظالمانه بود. الان هم بسیاری از اهالی وزارتخارجه نسبت به بسیاری از اقدامات ایشان نظر مساعد دارند. در مجموع من به دکتر ابراهیم یزدی نمره صفر نمی‌دهم. اما می‌گویم که در اوایل انقلاب این کارها را کرده و سپس نیز خودش را اصلاح کرده است.

آقای نراقی! به بحث دکتر مصدق می‌رسیم. در اینجا نکته‌ای که برای من جالب است اینکه، شما صراحتاً اقدام دکتر مصدق را در برگزاری فراندوم و انحلال مجلس را غیرقانونی دانسته‌اید.

مگر در قانون اساسی گفته شده که قانونی است؟

البته یک جمله هم مصدق دارد که می‌گوید «قانون اساسی برای مردم است نه

مردم برای قانون اساسی».

این از آن حرف‌هایی است که همه عوام فریب‌های دنیا هم گفته‌اند. این چیز تازه‌ای نیست. دکتر غلام‌حسین صدیقی به من گفت وقتی (مصدق) به من این موضوع را گفت، گریه کردم و به او گفتم آقا این کار را نکن، شما هر جهنمی که بروید ما با شما می‌آییم اما این کار را نکنید. ظاهراً دکتر (کریم) سنجابی هم مخالف (رفراندوم) بود. آیا این مطلب صحت دارد؟

همین طور است. همین چندی پیش آقای ناصر ذوالفقاری که از طرفداران مصدق بود در پاریس به من گفت، خدا شاهد است که اگر مصدق مجلس را منحل نمی‌کرد محال بود که اکثریت آن مجلس علیه مصدق رأی بدهد. این کار خطایی بود که او مرتکب شد. البته قهرمان ملی بود. آفرین! او نفت را ملی کرد آفرین! اما رفتارش اشکال داشت و یکی هم همین بود. مصدق که خدا نبود. مگر کم هستند بزرگانی که خطا می‌کنند.

گاهی هم آدم‌های بزرگ، اشتباهاتشان تأثیرات بزرگی بر جای می‌گذارد.

بله آقا!

حالا با این پیشینه که شما تندروی‌های دکتر مصدق (به تعبیر خودتان) را رد می‌کنید، چرا در شرایط فعلی انتقاداتی به کندروی‌های آقای خاتمی دارید؟ البته قصد مقایسه و شبیه‌سازی نداریم. اما من احساس می‌کنم در این یکی دو سال اخیر نسبت به آقای خاتمی تا حدودی سرد شده‌اید.

با کارهایی که ایشان می‌کند مگر می‌شود گرم بود؟ با همه ارادتی که به ایشان دارم، سؤال می‌کنم آیا این سخنانی را که نسبت به خانم شیرین عبادی مطرح کردند کار خوبی بود؟ بنده صمیمانه به ایشان گفتم کار بدی کرده است.

معتضد: اصلاً لزومی نداشت که آقای خاتمی اظهار نظر کند.

پسرم دیروز از آمریکا با من تماس گرفت و گفت تمام روزنامه‌های آمریکا طی دو هفته گذشته مسئله تحقیر خانم شیرین عبادی و جایزه نوبل را به طور گسترده منعکس کرده‌اند. این جایزه یک سرمایه است. جایزه صلح نوبل خانم شیرین عبادی برای ما یک حفاظ است. یعنی در مواقع حساس حرف این زن می‌تواند دنیا را تکان دهد. آقای خاتمی خیلی بی‌اعتنایی کرد. اصلاً به متانت و ظرافت طبع آقای خاتمی نمی‌آمد که این حرف را بزند.

معتضد: آقای دکتر! شما میان وضعیت کنونی کشور که رئیس جمهور محبوب و

ناکارآمدی دارد و دوران دکتر محمد مصدق چه تشابهی را می‌بینید؟

وضع الان عکس وضع دوران مصدق است. طرف مقابل دکتر مصدق شاه بود. طرف ایشان (خاتمی) که شاه نیست. حالا اگر بخواهیم مقایسه کنیم در عین حالی که آقای خاتمی ضعف‌هایی دارد اما خطاهای آقای خاتمی در مجموع کمتر از دکتر مصدق است. من با همه ایرادهایی که به آقای خاتمی دارم این را با بی‌نظری می‌گویم. چون قدرت دکتر مصدق ده برابر آقای خاتمی بود. او (مصدق) خیلی کارها می‌توانست بکند و نکرد. دکتر مصدق هم کوتاه آمد هم کار (مبارزه) را طولانی کرد. دکتر مصدق با زخم‌های آن دوره بازی بازی کرد. به جای اینکه مردم را بیاورد توی خیابان، باید کار را تمام می‌کرد.

اللهیار صالح به من گفت وقتی سفیر ایران در واشنگتن بودم یک روز ترومن رئیس جمهور وقت آمریکا - مرا خواست و گفت: آقای صالح ما تا حالا از شما و مصدق طرفداری کرده‌ایم ولی نمی‌توانیم بدون محدودیت زمانی از شما حمایت کنیم و در مقابل انگلیس ایستادگی کنیم. زیرا انگلیس متفق قدیمی ماست. ما برای انگلیس وارد جنگ جهانی شدیم.

گورستان‌های فرانسه پر از سربازان کشته شده آمریکایی در زمان جنگ است. ما نمی‌توانیم بیشتر از این از شما حمایت کنیم زودتر کار را تمام کنید. ولی مصدق به این مطلب توجه نکرد.

حتی کار و کسب مردم هم فلج شده بود.

درست است.

الان ویژگی و حسن موقعیت آقای خاتمی در این است که زندگی جاری مردم را مختل نکرده البته تعدادی روزنامه‌نگار در زندان هستند. اما مردم در عین حال به زندگی عادی خود ادامه می‌دهند.

اصلاً آن موقع ساکنان و کسبه خیابان شاه‌آباد (جمهوری اسلامی) از این وضعیت بی‌ثبات بسیار ناراضی بودند. زیرا مغازه‌داران مدام باید کرکره‌ها و درهای چوبی چند تکه را دائماً باز و بسته می‌کردند. خود من با دیدن غارت خانه مصدق برای او اشک ریختم. قبل از آن هم در ژنو برای مرگ صادق هدایت اشک ریخته بودم.

اما واقعیت این است که مردمی که مستأصل شده بودند بعد از رفتن مصدق راحت شدند. آن موقع مردم دائماً غر می‌زدند و ناراضی بودند اما آقایان ملیون نمی‌خواهند اینها را بگویند.

آقا! ملیون اشخاص بی‌انصافی‌اند. کم دیدم من که ملیون عادلانه قضاوت کنند.

اگر خاطرات کریم سنجابی را ملاحظه کرده باشید به این موضوعات اشاره کرده. حالا که پیر شده بله! اما شما الان با آقای ورجاوند که شاگرد بنده هم هست، مصاحبه کنید ببینید چه می‌گوید با اینکه خیلی هم به ایشان علاقه‌مندم و او را مرد وطن‌پرستی می‌دانم اما درباره آن دوره انصاف کافی از خود نشان نمی‌دهد.

در بحث مرحوم کاشانی هم دچار افراط شده‌اند.

این هم غلط است.

معتضد: آقای نراقی! آیا دموکراسی را می‌توان در ایران جاری کرد. حالا صرف‌نظر از حکومت‌ها و دولت‌ها آیا مردم ما می‌توانند دموکراسی را بپذیرند. این نکته را از منظر جامعه‌شناسی مطرح می‌کنم.

ما صد سال است از زمان مشروطه تا حالا خواسته‌ایم دموکرات شویم اما نشده‌ایم. بزرگ‌ترین مشکل ما این است که نه در جامعه، نه در خانه و نه در مدرسه تمرین مردم‌سالاری نداشته‌ایم. فرزندان انقلاب به طور طبیعی به آزادی اندیشه اعتقاد ندارند.

اطرافیان آقای خاتمی نتوانسته‌اند در عمل به این مسئله وفادار بمانند. اینها دموکرات نیستند برای اینکه جوهره اولیه‌شان چپی بوده. خیلی‌ها هم عوض شده‌اند و واقعاً این را می‌خواهند که باز هم عوض شوند.

البته روشنفکران ما غالباً با نگاه سوسیالیستی وارد عرصه شده‌اند مانند جلال آل‌احمد. کما این که خود شما هم در یک مقطعی وارد این جریان شدید.

خوب من در سن ۲۲ سالگی از چنگال حزب توده نجات پیدا کردم. اما آقایان در ۵۰ سالگی هم دچار این تعصب هستند. فرق کار در این است. من در ۲۲ سالگی مقابل یک دریای مخالف ایستادم و وحشتی به خود راه ندادم ولی به خوبی فهمیدم که کمونیسم فریبی بیش نیست و تمام تبلیغاتی که زمان شاه علیه من می‌شد از ناحیه کمونیست‌ها بود که تا حدودی به این دوران هم سرایت کرد. به طور کلی باید گفت چپ‌های مختلف در ایران هنوز گذشته خود را منصفانه قرار نداده‌اند.

خاطرات دکتر احسان نراقی از سالگرد ۱۶ آذر ۱۳۳۹*

امروز، پنجاهمین سالگرد واقعه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ است. ۵۰ سال پیش در چنین روزی و در فضای سرد پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دانشجویان در اعتراض به تجدید رابطه ایران و انگلستان در دانشکده فنی دانشگاه تهران، دست به اعتراض زدند و سه دانشجو به شهادت رسیدند. اما چون پس از سه روز ریچارد نیکسون رئیس جمهوری وقت آمریکا به ایران آمد و دکتر علی شریعتی نیز از آنها به عنوان جوانانی که پیش پای نیکسون قربانی شدند، یاد کرد، این تصور به وجود آمده که آنان علیه آمریکا تجمع کرده بودند. «امید جوان» به مناسبت سالگرد این واقعه پای صحبت دکتر احسان نراقی نشسته است تا از خاطرات خود از سالگرد مراسم در سال ۱۳۳۹ که برای اولین بار مجوز آن صادر شده بود بگوید. اظهارات وی به قرار زیر است:

در آن سال (۱۳۳۹) من مدیر مؤسسه تحقیقات و مطالعات اجتماعی دانشگاه تهران بودم. ریاست این مؤسسه به عهده دکتر غلامحسین صدیقی (از اعضای جبهه ملی) بود و من رابطه بسیار نزدیکی با فعالان و دانشجویان جبهه ملی داشتم.

ابوالحسن بنی صدر، حسن حبیبی، حسن پارسا و جمعی دیگری از مبارزان جبهه ملی نیز در مؤسسه تحقیقات و مطالعات فعالیت می کردند و همگی مصمم بودیم به هر ترتیبی که شده مراسم اولین و در واقع هفتمین سالگرد قربانیان ۱۶ آذر ۱۳۳۲ دانشگاه را برگزار کنیم.

در عین حال دستگاه انتظامی مطلقاً برگزاری چنین مراسمی را ممنوع

اعلام کرده بود.

بالاخره من به این نتیجه رسیدم که باید از ارتباطاتم استفاده کنم. به همین خاطر از یک طرف از دوستی خود با دکتر احمد فرهاد رئیس دانشگاه که مرد آزاده‌ای بود و از سوی دیگر از ارتباطی که با سرلشگر حسن پاکروان معاون سازمان امنیت داشتم استفاده و تلاش کردم که این مراسم در روز مقرر برگزار شود. البته از ما تضمین گرفتند که در آن مراسم شعارهای تند مطرح نشود.

چند روز قبل از برپایی مراسم جلسه کمیته جبهه ملی نیز که مرکب از ۱۷ تن از فعالین دانشکده‌های مختلف بود در منزل دکتر عباس شیبانی (عضو فعلی شورای شهر تهران) برگزار شد. در آن جلسه دکتر بهروز برومند، مهرداد ارفع‌زاده، هما دارابی، پروانه فروهر، حسن پارسا، حسن حبیبی و سایر دوستان شرکت داشتند و در این جلسه بود که قرار مراسم بزرگداشت در ساعت ۱۰/۳۰ صبح روز ۱۶ آذر در مقابل دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران گذاشته شد.

در این مراسم خانم‌ها پروانه فروهر و هما دارابی سخنرانی کردند و برای اولین بار بعد از کودتای ۱۳۳۲ در این میتینگ بود که بار دیگر مردم نام دکتر محمد مصدق را بر روی یک تراکت (پارچه نوشته) به عنوان پیشوای ملت ایران مشاهده کردند.

برخی از دوستان من نیز نقل می‌کنند که در سال ۱۳۴۵ پس از فوت دکتر مصدق که ساواک اجازه دیدار از خانه مصدق در احمدآباد را صادر کرد، کسانی که آن موقع به این خانه رفته بودند روی طاقچه بخاری شمایل حضرت علی (ع)، مجسمه گاندی و عکسی از تظاهرات سالگرد ۱۶ آذر را مشاهده کرده بودند.